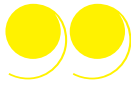


من نویسنده‌ام. بله! گاهی سؤالاتی را در مورد زندگی، جهان و معنای آن مطرح می‌کنم، این بدین معنی نیست که خودم جواب همه اینها را می‌دانم.



# توبه مایکی بدهکاری جری!

به مناسبت سالروز تولد و سالمرگ «جی.دی. سلینجر»

متولد یک ژانویه ۱۹۱۹ و درگذشته در ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰. این بهانه‌ای است بسیار کافی برای نوشتن از «جروم دیوید سلینجر»، عجیب‌ترین نویسنده‌ای که جهان قرن بیستمی به خودش دید. کسی که ۴۵ سال آخر زندگی خودش حتی یک کلمه هم منتشر نکرد و با این حال هر سال سرتیتر اخبار ادبی بود زیرا منتظر اثر جدیدش بودند. در این متن قصد ندارم تکرار مکررات کنم، تقریباً در هر متن فارسی که به سلینجر

پرداخته شده، نوشته‌اند که او بسیار منزوی بود - که نبود! - و نوشته‌اند که کم نوشت و نوشته‌اند که حتی دوست نداشت عکسش را پشت جلد کتابش بگذارند و بارها و بارها از این مسائل نوشته‌اند و نکته جالب اینکه عمده آنها یا اشتباه هستند یا حقیقتی ناقص را به شما تحویل می‌دهند. در این مطلب سیری می‌کنیم در دنیای «جی.دی سلینجر» باشد که استاد از آن دنیا لبخندی به روی ما بزنند!

J. D. Salinger



سلینجر در سال ۱۹۶۱ روی جلد تایم رفت

اجازه نداد این داستان‌ها به شکل کتاب منتشر شوند. در دهه هفتاد میلادی این داستان‌ها در قالب دو جلد و به شکل زیرزمینی منتشر شدند. در این شرایط

هر نویسنده معقولی با تنظیم شکایت نسبت به نقض حقوق مؤلف اعتراض و شرایط را تا حصول نتیجه پیگیری می‌کند اما سلینجر چه کرد؟ گوشی را برداشت و با «لیسی فاسبرگ» بانوی خبرنگار شهیر نیویورک تایمز تماس گرفت و گفت که برای دردلدی کوتاه مزاحم او شده و سپس ماجرای کتاب‌ها و عصبانیتش در دزدیدن فرزندانش را برای فاسبرگ تعریف کرد. نتیجه؟ روز پس از انتشار مصاحبه هر کسی به هر کتابفروشی ای که قبلاً آثار غیرقانونی سلینجر را می‌فروخت سمری زد نه تنها دست خالی برمی‌گشت بلکه کتابفروشی‌ها اصل این موضوع که پیش از این حتی یک نسخه از آن آثار را در فروشگاه‌شان داشته‌اند، کتمان می‌کردند.



کرد و تشرزد که چرا دست از سرش بر نمی‌دارد و مسخره‌اش کرده بود که خانواده‌اش را رها کرده تا به ملاقات او بیاید. هوادار هم که از چنین برخوردی ناامید شده بود، گفت «من فکر می‌کردم دنیای من و تو یکی است، باور داشتیم که می‌توانی راز زندگی را برای من بگشایی» و اینجاست سلینجر، سرخورده، دلسوخته و ناامید به او گفته بود «من نویسنده‌ام. بله! گاهی سؤالاتی را در مورد زندگی، جهان و معنای آن مطرح می‌کنم، این بدین معنی نیست که خودم جواب همه اینها را می‌دانم». بله دیگر، سلینجر چنین شخصیتی بود!

## سلینجر منزوی، افسانه‌ای ناقص!

می‌گویند سلینجر بسیار منزوی و گوشه‌گیر بود، برایش هم شاهد مثال می‌آورند که سال‌ها در ملکی چند هکتاری و دور از هیاهوی کلانشهرهای امریکا زندگی کرد. در این گزارش اطلاعات خلاف واقع زیادی وجود دارد. سلینجر، بعد از انتشار «ناطور دشت» و معرفی «هولدن» مشهورترین شخصیت خانواده داستانی «کالفیلد» به شهرتی برابر با ستاره‌های سینمایی رسید. روایتی هست که او بعد از حضور در یک کلاب به علت میهمانی و هجوم حضار به سمت خودش، ابتدا گوشه‌ای نشست و بعد به بهانه سرویس بهداشتی فلنگ را بست و از آنجا در رفت. همچنین همسایه‌های او در کرنیش - شهری در نیوهمپشایر - می‌گویند که او در میهمانی‌های مردم شهر به راحتی شرکت می‌کرد، بسیار بذله‌گو و شوخ طبع بود و با اهالی محل و محلی‌ها به راحتی گرم می‌گرفت. حقیقت ماجرا این است که سلینجر بسیار مراقب حریم خصوصی خودش بود و با تمام وجود از آن دفاع می‌کرد و به همین دلیل از انظار عمومی دور شد، و گرنه او اتفاقاً بسیار اهل بگو بخند بود و با صفا و مشتی!

## بدهکاری‌ات را می‌دهی مرحوم سلینجر؟

متیو سلینجر پسر و کالین اوئیل همسر سوم (و پایانی!) سلینجر گردانندگان بنیادی هستند که مدیریت آثار او را در دست دارند، پس از مرگ سلینجر او از «انبار» معروف او دو دسته آثار پیدا شد. یک دسته با علامت خودکار سبز به معنی «آماده انتشار» و دیگری با علامت خودکار قرمز که یعنی «نیازمند ویرایش پیش از انتشار». این آثار در دست بنیاد سلینجر هستند. متیو چند سال پیش پدرش هم همزمان بود، تأیید کرد که پنج مجموعه اثر بزرگ که دو تایشان تاریخ‌نگاری کامل خانواده‌های گلس و کالفیلد هستند، بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۰ بدون ترتیب و تاریخ دقیقی منتشر خواهند شد. حالا سالی نیست که هواداران سلینجر چشم به راه چنین چیزی نباشند و من جدی جدی معتقدم که ... به امید آن روز!

## توبه مایکی بدهکاری جری!

«اندرو اسکات برگ» زندگینامه‌نویس و سلینجرپژوه بزرگ می‌گوید «بعد از انتشار ناتور دشت، طوفانی به پا شد که همگی منتظر یک اثر بزرگ دیگر از سلینجر بودند، مردم می‌گفتند هی جری! ما تو را مشهور کردیم، گفتیم که بهترین رمان قرن را نوشته‌ای و ثروت به پایت ریختیم، حالا نوبت توست که یک کتاب دیگر به ما بدهی». کتابی که هرگز منتشر نشد، گرچه تمام آثار بعدی سلینجر پرفروش و ستودنی از آب درآمدند - و نقدهای منفی هم در

## قانون کیی رایت و سلینجر!

سلینجر ده بیست تایی داستان دارد که در سال‌های ابتدایی نویسندگی او در مجلات مختلف ادبی مثل استوری، کازموپولیتن، کالی پرز و نیویورکر چاپ شده‌اند و او هرگز

## زائرپذیر سلینجر!

آن اوایل، سالانه تعداد زیادی از طرفداران سلینجر راهی نیوهمپشایر می‌شدند تا به زیارت جمال حضرتشان مشرف شوند، که همین اساساً دلیلی است کامل برای میل سلینجر به دور بودن از عموم مردم. آنها گاهی تمام عرض، قطر یا طول امریکارا طی می‌کردند تا بتوانند چند کلامی با نویسنده محبوبشان، همان که جهان را برایشان از نو تعریف کرده بود، مواجه شوند. در این مسیر بچه‌محل‌های سلینجر به شدت از او محافظت می‌کردند، معمولاً که اصلاً چنین شخصی را نمی‌شناختند یا حتی آدرس غلط به هواداران می‌دادند و چنان کلافه‌شان می‌کردند تا دست از پا درازتر از مسیر آمده برگردند. یکی از هواداران که یک بار توانست او را خفت کند، بسیار توی ذوقش خورد، سلینجر با او تلخی



بعد از انتشار ناتور دشت، طوفانی به پا شد که همگی منتظر یک اثر بزرگ دیگر از سلینجر بودند، مردم می‌گفتند هی جری! ما تو را مشهور کردیم، گفتیم که بهترین رمان قرن را نوشته‌ای و ثروت به پایت ریختیم، حالا نوبت توست که یک کتاب دیگر به ما بدهی

## حرف آخر!

ناتور دشت فینالیست جایزه کتاب ملی سال ۱۹۵۲ شد و آن را به «شورش موتینی» باخت! هفتاد و یک سال پس از آن روز کاملاً مشخص است که کدام ماند و کدام یک دود شد و رفت هوا! باقی بقا!